

خیابان‌های بی‌شناسنامه

فائقه تبریزی

www.ketab.ir



نشر ستاک



عنوان و نام پدیدآور: خیابان‌های بی‌شناسنامه / فائقه تبریزی	
مشخصات نشر: تهران: ستاک ۱۳۹۸ ش	مشخصات ظاهری: ۶۰ صفحه
وضعیت فهرست نویسی: موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴	شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۸۳-۳۱-۹
موضوع: Persian literature -- 20th century	رده بندی کنگره: IR۸۳۳۷۶ ۱۳۹۷ ع ۴ پ /
رده بندی دیویی: ۵۴۷۳۴۱۶	شماره ثبت: ۵۴۷۳۴۱۶

خیابان‌های بی‌شناسنامه

فائقه تبریزی	ویرایش: مریم سعیدی
مجموعه کتاب‌های بلوط	
مدیر هنری: پرهام عرب	قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان
حروف چینی، صفحه‌آرایی و نمونه‌خوانی: بخش تولید نشر ستاک	
چاپ اول ۱۳۹۸، شماره نشر ۱۶۰	شمارگان: ۵۵۰ نسخه، چاپخانه روز تهران

نشر ستاک | تلفن: ۰۹۱۲۰۷۲۳۲۸۸
www.setakpub.ir

Instagram: setakpub Telegram: setakpub

Email: setakpub@gmail.com
www.setakbook.ir فروش اینترنتی

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای «ستاک» محفوظ است.

تکثیر، انتقاد، بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله فتوکپی، الکترونیک، ضبط و ذخیره در سیستم‌های رایج، اقتباس نمایشی و سیمایی و بخشیدن در یافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

مقدمه نویسنده

«خیابان‌های بی‌شناسنامه» از همان روزهایی شروع شد که تصمیم به بزرگ شدن گرفتیم. تازه وارد محیط جدیدی از جامعه شده بودم که قرار بود قدم به آینده بگذارم. من به جای درس و مشق و هندسه، با جامعه‌ای روبرو شدم که هیچ ساختاری از آن نداشتیم. اولین بار بود که تفاوت را می‌دیدم و باید با آن کنار می‌آمدم. اولین بار بود که تعریف اخلاق و ارزش و اشتباهات انسانی برای من از یک قانون مسجل تبدیل به یک هزارتوی بی‌دروپیکر شده بود. تازه شاید یاد می‌کردم که در میان این همه ذهن و تصویر و رفتارهای مختلف، با تنه من کجاست.

شروع به شناخت آدم‌هایی کرده بودم که برای یاد کردن دلیل زندگی یا هویتی شخصی نه تلاشی می‌کردند و نه حتی اهمیتی می‌دادند که تلاش کنند. زندگی‌ای روز به روز و بدون معنا برایشان همانقدر معنی بود که نفس کشیدن و حتی نکشیدن. برای من این همه بی‌تفاوتی جدید بود و شاید هم جذاب. نمی‌دانستم تسلی که من هم جزوشان شده بودم در واقع برای ماندن و خوشحال بودن دنبال چه می‌گردد. نسلی که حتی برای مردن هم حوصلهٔ چندانی نداشت.

گذشت و همهٔ ما بزرگ شدیم و حالا شاید نیمی از عمرمان را

گذرانده‌ایم. خیلی‌ها به روال منطق نانوشتهٔ انسانیت بازگشتیم. معمولی شدیم. کار کردیم، کاسب شدیم، همسر شدیم. پدر و مادر شدیم و از همه مهم‌تر ترسو و حالا وابستهٔ همین دنیا شدیم.

ولی من نتوانستم روزها و موجوداتی که دیدم را فراموش کنم و از آنها ننویسم. دلم می‌خواست از روزهایی که نه سوالی بود نه جوابی، یادی کنم. برای ادای دینی به خودم، روزگرم و تمام کسانی که فقط بودند چون به دنیا آمده بودند!

خیابان‌ها، بی‌شناسنامه از همان روزها شروع شد...

فائقه تبریزی

سیزده آذرماه نودوهفت